

## بسم الله الرحمن الرحيم

### (ترجمه)

#### رقابت خاموش قدرت‌ها؛ چگونه امریکا بدون جنگ، چین را محدود می‌کند؟

در قلب جهان معاصر، قدرت‌های بزرگ بر صفحه اقتصاد و تکنالوژی با یکدیگر به رقابت برخاسته‌اند؛ جایی که امریکا و چین در آنچه می‌توان «نبرد هوش مصنوعی و سلطه اقتصادی» نامید، در برابر هم قرار گرفته‌اند. این تقابل در حقیقت صرفاً یک رقابت تجاری یا سیاسی نیست، بلکه کشمکش است برای تعیین چهره و ساختار نظم جهانی آینده.

پیشرفت شتابان تکنالوژیک چین و گسترش نفوذ اقتصادی آن در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، سلطه سنتی امریکا را با تهدید روبه‌رو ساخته و موازنه‌های قدرت در سطح بین‌المللی را از نو ترسیم می‌کند. با این حال، بدین معنا نیست که چین شایستگی رهبری جهان یا تحمیل یک نظم جهانی جدید را دارد؛ زیرا این دولت فاقد یک مبداء فکری مستقل برای چنین نقشی است. اما در عین حال، دارای وزنه‌ای است که می‌تواند در مهار سلطه امریکا نقش ایفا کند، توانایی آن را در رهبری جهان تضعیف نماید و جهان را به سوی مرحله‌ای از چندقطبی شدن سوق دهد.

در چنین چارچوبی، هر تصمیم اقتصادی، هر معامله تکنالوژیک و هر تحرک در تنگه‌های دریایی و مسیرهای انرژی، به قطعه‌ای در صفحه شطرنج استراتژیک تبدیل می‌شود.

صعود چین دیگر صرفاً صعود یک دولت صنعتی نیست، بلکه به ظهور یک قدرت اقتصادی و تکنالوژیک فرامنطقه‌ای انجامیده است؛ در حالی که امریکا می‌کوشد این روند را از طریق فشارهای غیرمستقیم مدیریت کند تا گسترش چین را مهار نماید، بدون آن‌که وارد یک رویارویی مستقیم نظامی شود.

در این راستا، امریکا به‌گونه‌ای سیستماتیک در حال محدودسازی تکنالوژی چین است؛ از جمله با جلوگیری از صادرات چیپ‌های پیشرفته و ابزارهای تولید آن به چین. این چیپ‌ها در حوزه‌های حساس مانند هوش مصنوعی، تولید نیمه‌هادی‌ها و تکنالوژی‌های پیشرفته لیتوگرافی (چاپ نوری) کاربرد دارند.

همچنان، امریکا در پی بازطراحی زنجیره‌های تأمین جهانی برآمده و با انتقال کارخانه‌ها از چین به دولت‌هایی مانند ویتنام، هند و مکزیکو، تلاش کرده است وابستگی جهانی به تولیدات چینی را کاهش دهد. افزون بر آن، با تصویب قوانین حمایتی مانند «قانون چیپ‌ها» و ایجاد ائتلاف‌های اقتصادی با دولت‌های آسیایی، تولید داخلی را تقویت کرده و هدف آن، سلب ابزار فشار استراتژیک از پکن بوده است.

در کنار این اقدامات، امریکا به تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای خود در آسیا، مانند کواد (Quad) یا «گفت‌وگوی امنیتی چهارجانبه» یک چارچوب همکاری میان دولت‌های امریکا، هند، جاپان و استرالیا است که تلاش می‌کند در برابر نفوذ چین در منطقه، تعادل ایجاد کند نه با جنگ، بلکه بیشتر با همکاری و هماهنگی) و آوکوس (AUKUS) یک پیمان امنیتی و نظامی سه‌جانبه بین دولت‌های امریکا، بریتانیا و استرالیا است که تمرکز آن بر قدرت نظامی و بازدارندگی در منطقه اقیانوس هند و آرام است.)، پرداخته است تا یک کمربند مهار اقتصادی و نظامی در پیرامون چین، به‌ویژه در اقیانوس‌های هند و آرام ایجاد کند.

در این میان، سه نقطه فوق‌العاده حساس وجود دارد: گذرگاه‌های دریایی، مسیرهای زمینی انرژی و تایوان.

**فشار بر گذرگاه‌های دریایی:** این فشار به‌صورت یک محاصره رسمی اعمال نمی‌شود، بلکه از طریق ایجاد بازدارندگی و شکل‌دهی به مناطق تنش صورت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که چین همواره بداند شریان‌های دریایی‌اش در صورت تشدید درگیری می‌توانند مختل شوند. این وضعیت را می‌توان «کنترل بر امکان اقدام» نامید.

**دریای جنوبی چین؛ مهار گسترش دریایی:** در دریای جنوبی چین، امریکا با اجرای گشت‌های «آزادی ناوبری» در نزدیکی جزایر تحت کنترل چین و حمایت از دولت‌های منطقه مانند فلیپین، ویتنام و مالیزیا، در پی مهار گسترش دریایی چین است. ایجاد پایگاه‌های نظامی در فلیپین و برگزاری مانورهای مشترک در نزدیکی تایوان، این توانایی را برای امریکا فراهم کرده است که در صورت لزوم، حوزه دریایی چین را مختل سازد.

**تنگه ملاکا؛ خطرناکترین گلوگاه:** تنگه ملاکا به عنوان خطرناکترین گلوگاه انرژی چین، محل عبور حدود ۶۰ درصد واردات نفتی این دولت است. حضور دائمی ناوگان هفتم امریکا، همراه با شراکت‌های امنیتی با سنگاپور و مالیزیا و تقویت ائتلاف کواد (امریکا، هند، جاپان و استرالیا)، این امکان را فراهم می‌سازد که در مواقع ضروری، عبور و مرور در این تنگه به سرعت محدود گردد.

**اقیانوس هند؛ محاصره دوربرد:** در اقیانوس هند نیز، امریکا از طریق پایگاه «دیگو گارسیا»، همکاری نزدیک نظامی با هند و تقویت توافق «آوکوس» با استرالیا، در تلاش است تا مانع از تبدیل این اقیانوس به حوزه نفوذ پایدار چین شود.

**تنگه هرمز؛ فشار از مسیر انرژی:** این تنگه یکی از مسیرهای مهم عبور نفت خلیج به سوی چین است. تحولات جاری، از جمله حملات علیه ایران و تهدید به بستن این تنگه، هر چند برای ایران به عنوان یک ابزار فشار بر جهان مطرح است، اما در عمل، بستن کامل آن دشوار به نظر می‌رسد. با این حال، این وضعیت می‌تواند نشان‌دهنده طولانی‌شدن درگیری‌ها یا رسیدن به توافقاتی باشد که در آن، عبور از این تنگه عملاً تحت تصمیم امریکا قرار گیرد؛ به گونه‌ای که هر زمان بخواهد، آن را بر هر طرفی ببندد.

**تایوان؛ به عنوان مرکز تنش دریایی:** تایوان نیز افزون بر جایگاه سیاسی، به عنوان یک گره مهم در مسیرهای دریایی مطرح است و حضور آن به تنهایی، یک چالش برای خطوط تجارت چین محسوب می‌شود.

در مجموع، آنچه در این عرصه مشاهده می‌شود، نه یک محاصره آشکار و نه یک رویارویی مستقیم؛ بلکه نوعی «بازدارندگی قابل فعال‌سازی» است. امریکا شبکه‌ای از ائتلاف‌ها و پایگاه‌ها ایجاد کرده که به آن امکان می‌دهد در زمان لازم، حرکت دریایی چین را مختل، هزینه‌های آن را افزایش و سرعت آن را کاهش دهد. بنابراین، امریکا به‌طور رسمی از محاصره سخن نمی‌گوید، بلکه این گزینه را همچون یک ابزار بالقوه در اختیار دارد.

**فشار بر مسیرهای زمینی:** چین از طریق ابتکار «کمربند و راه» تلاش کرده است وابستگی خود به مسیرهای دریایی، به‌ویژه تنگه ملاکا را کاهش دهد. از همین رو، شبکه‌ای از جاده‌ها، خطوط آهن و لوله‌های انتقال انرژی را در آسیای میانه، روسیه و پاکستان ایجاد کرده است. اما فشار امریکا در این حوزه به صورت مسدودسازی مستقیم نیست، بلکه با هدف پرهزینه‌سازی، شکننده‌کردن و کاهش ثبات این مسیرها اعمال می‌شود.

**آسیای میانه؛ بازتنظیم توازن در پهلو چین:** دولت‌هایی مانند قزاقستان، قرغیزستان و ازبکستان، گاز، نفت و کالاهای را به غرب چین منتقل می‌کنند. فشار غیرمستقیم امریکا در این حوزه، تشویق این دولت‌ها به تنوع‌بخشی به شراکت‌هایشان دور از پکن است؛ همچنان حمایت از سرمایه‌گذاری‌های بدیل اروپایی و امریکایی و استفاده از ابزارهای مالی و نهادهای بین‌المللی برای کاهش وابستگی آن‌ها به چین. هدف از این اقدامات، کاهش انحصار نفوذ اقتصادی چین در این منطقه است.

**روسیه؛ فشار از طریق تحریم‌ها:** تحریم‌ها بر شبکه‌های حمل‌ونقل، انتقالات بانکی، شرکت‌های باری و بیمه تأثیر گذاشته‌اند. این امر تجارت زمینی چین از طریق خاک روسیه را پیچیده‌تر ساخته و هزینه عملیات را افزایش می‌دهد. در آینده نیز ممکن است راه‌هایی برای قطع یا تضعیف خطوط انتقال انرژی میان روسیه و چین به وجود آید.

**دهلیز چین-پاکستان:** این مسیر از پاکستان عبور کرده و به بندر گوادر منتهی می‌شود. امریکا در حال حاضر از طریق حفظ توازن‌های منطقه‌ای با هند، نظارت بر سرمایه‌گذاری‌های چین در زیرساخت‌های پاکستان و اعمال فشارهای مالی بر اسلام‌آباد از طریق نهادهای بین‌المللی، بر این پروژه فشار وارد می‌کند. هدف آن است که این مسیر در معرض شکنندگی داخلی و ناامنی باقی بماند. حتی در شرایط کنونی، این دهلیز می‌تواند از هرگونه تنش میان پاکستان و افغانستان تأثیر بپذیرد و در صورت لزوم، به‌طور کامل مختل گردد؛ به گونه‌ای که این اختلال ناشی از یک درگیری منطقه‌ای میان دو دولت باشد.

**ایران؛ گره مسیرهای زمینی انرژی:** ایران به عنوان یکی از نقاط کلیدی در انتقال انرژی زمینی شناخته می‌شود. جنگ و بی‌ثباتی جاری می‌تواند به‌طور غیرمستقیم هرگونه طرح برای انتقال انرژی به چین از طریق ایران را از بین ببرد. در چنین وضعیتی، لوله‌های انتقال و مسیرهای ترانزیتی ممکن است به گونه‌ای نامشخص قطع شوند و در زمان لازم، ضربه‌ای غیرمستقیم به چین وارد گردد.

در مجموع، مسیرهای زمینی به‌سادگی قابل انسداد نیستند، اما می‌توان آن‌ها را در چارچوب یک استراتژی فرسایش تدریجی و غیرمستقیم تضعیف کرد.

**تایوان؛ نقطه تعیین‌کننده:** این نقطه، حساس‌ترین بخش است و به‌عنوان نقطه برهم‌زننده توازن شناخته می‌شود. این جزیره در قلب زنجیره نخست جزایر قرار دارد که چین را از نظر دریایی در محاصره قرار می‌دهد. خروج کامل آن از مدار چین، به‌معنای از دست‌رفتن یکی از مهم‌ترین نقاط راهبردی دریایی برای پکن خواهد بود.

از سوی دیگر، تایوان مرکز جهانی تولید چیپ‌های پیشرفته است و هرگونه بی‌ثباتی در آن می‌تواند اقتصاد جهانی را فلج کند. این مسئله می‌تواند به جرقه یک جنگ تبدیل شود؛ چه در صورتی که چین بخواهد آن را به‌زور در اختیار گیرد، یا در صورتی که تاییه استقلال رسمی خود را اعلام کند، و یا در حالتی که آمریکا به‌طور مستقیم مداخله نظامی نماید.

به همین دلیل، این مسئله در یک «منطقه خاکستری» (ابهام استراتژیک) قرار دارد، و تایوان همان گرهی است که ممکن است تمامی این رشته‌ها در آن به‌هم برسند.

در مجموع، آمریکا در حال حاضر به‌دنبال جنگ مستقیم با چین نیست، بلکه در پی طراحی یک محیط استراتژیک است که در آن، ابزار فشار در هر لحظه به‌صورت آماده و مؤثر قابل استفاده باشد.

آمریکا محاصره را اعلان نمی‌کند، اما نقشه‌های انرژی را بازترسیم می‌کند، پایگاه‌های نظامی را بازتوزیع می‌نماید، ائتلاف‌های دریایی را در دریای جنوبی چین تقویت می‌کند، مسیرهای بدیل برای «کمر بند و راه» ایجاد می‌کند و تکنالوژی‌های حساس را محدود می‌سازد، بدون آن‌که شریان تجارت را به‌طور کامل قطع کند.

به بیان دیگر، درها را نمی‌بندد، اما مسیرها را تنگ می‌سازد؛ شلیک نمی‌کند، اما انگشت بر ماشه دارد. هزینه صعود چین را افزایش می‌دهد و گزینه‌های مهار را باز نگه می‌دارد. بدین‌گونه، واقعیتی شکل می‌گیرد از یک قدرت مسلط که محیط پیرامون خود را بازتنظیم می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هر پیشرفت چین مشروط، هر گام آن حساب‌شده، و هر حرکتش پرهزینه است. این همان وضعیتی است که می‌توان آن را چنین توصیف کرد: فشار بدون اعلان و رقابت بدون جنگ... تا اطلاع ثانوی.

در پایان، این پرسش‌ها همچنان باقی است:

آیا چین تاب خواهد آورد؟ آیا معادله دگرگون خواهد شد؟ آیا عوامل جدیدی وارد میدان خواهند شد که همه‌چیز را تغییر دهند؟ جواب این سوال‌ها را تنها زمان روشن خواهد ساخت.

**برگرفته از جریده‌الرأیه**

**مترجم: عبدالرحمن مستنصر**